یک روز عاشورا به روایت ناصرالدین شاه

یاد داشت هایی از فاطمه قاضیها

.....ساعت پنج و نیم به غروب مانده آمدیم تکیه، تعزیۀ امروز هم معلوم است، شهادت امام است. روضه خوانها سادات و غیر سادات، آقا سید ابو طالب اینها می‌آیند توی تکیه و شوری می‌اندازند. سیدها آمدند، شوری انداختند، گریۀ خوبی شد....

روز شنبه دهم محرم روز عاشور است [۱۳۰۴]:

روز قتل است و تکالیف مردم و همه معلوم است، دکانها را بسته‌اند و بی خود توی کوچه و بازار راه می‌روند. هوا هم بسیار ملایم و صاف و بی باد، هوای خوبی است.

صبح از خواب برخاسته رفتیم منزل امین اقدس، رخت پوشیدیم، شکوه السلطنه دعای عاشورا را آورد، خواندیم. ملیجک توی تکیه‌اش بود هیچ بیرون نمی‌آید، متصل با غلام بچه‌ها شمشیر می‌کشد و جنگ می‌کند، کنیزها باز دسته شده‌اند و بزرگ وکوچک نوحه ‌می‌خوانند. انیس الدوله در تالار تنبی روضه دارد. آمدیم بیرون، میرزا محمد خان دو روز است پیدا نیست، معلوم نیست کجا رفته است.

رفتیم اطاق عاج، صنیع الدوله نبود، حکیم طولوزان بود، قدری با او صحبت شد، ناهار خوردیم، امین خلوت سرِ ناهار کتاب تاریخ می‌خواند. بعد از ناهار قدری توی اطاق گردش کردیم، زکام من به همان حالت باقی است.

دوباره رفتم اندرون، ملیجک باز توی تکیه‌اش بود، عملِ آنجا را تکمیل می‌کرد، تجیر می‌کشید، جا درست می‌کرد، مشغول ترتیب تکیه بود، کنیز‌ها باز نوحه می‌خواندند، قدری توی اندرون گردش کرده آمدیم بیرون.

ساعت پنج و نیم به غروب مانده آمدیم تکیه، تعزیۀ امروز هم معلوم است، شهادت امام است. روضه خوانها سادات و غیر سادات، آقا سید ابو طالب اینها می‌آیند توی تکیه و شوری می‌اندازند. سیدها آمدند، شوری انداختند، گریۀ خوبی شد. آقاسید باقر پسر آقا سید حسن نعره‌ها می‌زد که روده‌اش پاره می‌شد، بعد آقا سید ابو طالب آمد، ولی صدای آقا بطوری گرفته بود که هیچ صدائی بیرون نمی‌آمد، با وجود این مردم را گریه انداخت. بعد از اینها ناظم منبر آمد روی تخت، با کمال خنکی قصیده‌ای که خودش ساخته بود، بنا کرد به خواندن، ولی چقدر خنک، طوری که همه یخ کردیم، هرچه هم به او می‌گفتند که نخوان، با دستش جلو مداح را می‌گرفت و می‌خواند. خلاصه خیلی مجلس را خنک کرد.

مشیرالدوله آمده بود تکیه، فرستادم آمد بالا، بااو کار داشتم، خیلی لاغر شده می‌گفت نوبۀ سختی کرده‌ام، عجب‌تر این بود که می‌گفت تا کنون هیچ نوبه نکرده بودم و نمی‌دانستم نوبه چه است.

محمد حسین خان رئیس اصطبل توپخانه روضه دارد، نقل می‌کرد که امروز آقا سید محمد شیرازی وقتی که شور می‌انداخت، به مردم می‌گفت کلاه‌های خود را بردارید، بعد از منبر آمد پائین، مجتهدی را که پای منبر نشسته بود، عمامه او را از سرش برداشته بود و بنا کرده بود توی سرِ مجتهد زدن که تو صاحب عزائی، تو باید گریه کنی، اولاد روحانی تو هستی. برای مجتهد خفت شده است.

یک دور اندرون رفتیم گردش کردیم، امین اقدس امروز رفته است تکیۀ نایب السلطنه، امروز اینجا نبود.

اشخاصی که پیش مجدالدوله نشسته‌اند: جهاندار میرزا، کریم خان کِه، سرایدارباشی، سید اسماعیل خواجه، میرزا عباس خان پسر مهندس باشی.

دیشب ۴۱ منبر معرکه بوده است از زن و مرد، همه کس هم از بزرگ و کوچک رفته بودند، عاشورای بی جنگ و نزاعی گذشت.

امروز صبح انیس الدوله حلوا پخته بود، رفتم برهم زدم، قدری هم خوردم.

فاطمه قاضیها، دهه عاشورای 1304 قمری به روایت ناصرالدین شاه قاجار. «مجله بخارا‌« بهمن و اسفند 1393، شماره 104 ص 342-382پنجشنبه ۲۹ شهريور ۱۳۹۷ ساعت ۲:۱۹

نظرات